

An Analysis of the Concept of “Class Consciousness” from the Perspective of Georg Lukács in *The House of the Edrisis*

Ehsan Hamidizadeh^{1*}, Yasaman Najjar², Fatemeh Toobaei³

¹ (Corresponding Author) Assistant Professor, Department of Sociology and Social Planning, School of Economics, Management and Social Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran, Email: ehamidi@shirazu.ac.ir

² Department of Sociology and Social Planning, School of Economics, Management and Social Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran, Email: yasamannajjar81@gmail.com

³ PhD Graduate, Department of Persian Language and Literature, School of Literature and Humanities, Shiraz University, Shiraz, Iran, Email: toobaeshima@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Full Paper

Article history:
Received: 2025-12-21
Accepted: 2026-7-11

Keywords:
The House of the Edrisis
Georg Lukács
Class Consciousness
Reification
Sociology of Literature

ABSTRACT

The main concern of this study is to explain how the crisis of class consciousness is represented in Ghazaleh Alizadeh's novel *The House of the Edrisis*, which narrates the collapse of the aristocratic order and the emergence of revolutionary forces within a symbolic and multilayered setting. Drawing on Georg Lukács's concept of “class consciousness,” the article aims to examine the relationship between social classes, false consciousness, genuine consciousness, reification, and the role of the revolutionary organization in the narrative structure of the novel. The study employs a descriptive-analytical method, with data analyzed through a close reading of the novel and comparison with Lukács's theoretical foundations. The findings show that *The House of the Edrisis* is not merely a narrative of conflict between aristocratic and revolutionary characters; rather, it provides a narrative model of a society in transition, in which the aristocratic class remains bound to the past and to false consciousness, while the subordinate forces, although moving toward becoming a “class for itself,” fail to attain full collective consciousness because of the distortion of power and the reproduction of domination. From this perspective, the novel represents the crisis of consciousness in a revolutionary society through the structure of the house, the displacement of power, and the confrontation between the discourses of the characters.

Cite this article Hamidizadeh, E., Najjar, Y., Toobaei, F. (2026). An Analysis of the Concept of “Class Consciousness” from the Perspective of Georg Lukács in *The House of the Edrisis*. *Journal of Literary and Social Research*, 5(2), 77-93.



©The author(s)

Publisher: Golestan University

Doi: 10.30488/sipl.2026.568046.1145



واکاوی مفهوم «آگاهی طبقاتی» از دیدگاه گئورگ لوکاچ در رمان خانه ادریسی‌ها

احسان حمیدی‌زاده^{۱*}، یاسمن نجار^۲، فاطمه طوبایی^۳

^۱ (نویسنده مسئول) استادیار، بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی، دانشکده اقتصاد، مدیریت و علوم اجتماعی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

رایانامه: ehamidi@shirazu.ac.ir

^۲ بخش جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی اجتماعی، دانشکده اقتصاد، مدیریت و علوم اجتماعی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران، رایانامه: yasamannajjar81@gmail.com

^۳ دانش‌آموخته دکتری بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران، رایانامه: toobaieshima@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	مسئله اصلی این پژوهش، تبیین چگونگی بازنمایی بحران آگاهی طبقاتی در رمان «خانه ادریسی‌ها»
مقاله کامل علمی	اثر غزاله علیزاده است؛ رمانی که فروپاشی نظم اشرافی و ورود نیروهای انقلابی را در فضایی نمادین و چندلایه روایت می‌کند. هدف مقاله آن است که با تکیه بر مفهوم «آگاهی طبقاتی» گئورگ لوکاچ، نسبت میان طبقات اجتماعی، آگاهی کاذب، آگاهی راستین، شی‌وارگی و نقش سازمان انقلابی را در ساختار روایی رمان بررسی کند. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها از طریق خوانش متن رمان و تطبیق آن با مبانی نظری لوکاچ تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که خانه ادریسی‌ها صرفاً روایت تقابل شخصیت‌های اشرافی و انقلابی نیست، بلکه الگویی روایی از جامعه‌ای در حال گذار است که در آن طبقه اشراف در بند گذشته و آگاهی کاذب باقی می‌ماند و نیروهای فرودست، هرچند در مسیر تبدیل شدن به «طبقه برای خود» قرار می‌گیرند، به دلیل انحراف قدرت و بازتولید سلطه به آگاهی جمعی کامل دست نمی‌یابند. از این منظر، رمان بحران آگاهی در جامعه انقلابی را از خلال ساختار خانه، جابه‌جایی قدرت و تقابل گفتار شخصیت‌ها بازنمایی می‌کند.
واژه‌های کلیدی:	
خانه ادریسی‌ها	
گئورگ لوکاچ	
آگاهی طبقاتی	
شی‌وارگی	
جامعه‌شناسی ادبیات	

استناد: حمیدی‌زاده، احسان؛ نجار، یاسمن؛ طوبایی، فاطمه (۱۴۰۵). واکاوی مفهوم «آگاهی طبقاتی» از دیدگاه گئورگ لوکاچ در رمان خانه ادریسی‌ها. فصلنامه علمی پژوهش‌های ادبی و اجتماعی، ۵ (۲)، ۷۷-۹۳.



۱. مقدمه و بیان مسئله

رمان، به سبب پیوند نزدیک خود با زیست اجتماعی انسان، از مهم‌ترین عرصه‌های بازنمایی دگرگونی‌های تاریخی، مناسبات قدرت و کشمکش‌های طبقاتی است. نقد جامعه‌شناختی ادبیات، در چنین چشم‌اندازی، اثر ادبی را نه صرفاً بازتاب مستقیم جامعه و نه متنی جدا از تاریخ، بلکه صورتی هنری از تجربه اجتماعی می‌داند؛ صورتی که در آن ساختار روایت، شخصیت‌ها، فضا و زبان، با زمینه‌های اجتماعی و تاریخی پیوند می‌یابند. از این رو، بررسی رمان اجتماعی تنها به یافتن مضمون‌های اجتماعی محدود نمی‌شود، بلکه باید نشان دهد چگونه مناسبات جامعه در سازمان درونی متن و در روابط میان شخصیت‌ها صورت‌بندی می‌شود.

خانه/ادریسی‌ها در میان آثار غزاله علیزاده از این جهت اهمیت دارد که در آن خانه، خانواده و شهر به میدان برخورد دو نظم اجتماعی بدل می‌شوند: نظم کهن اشرافی که بر حافظه، مالکیت و سلسله‌مراتب تکیه دارد و نظم تازه‌ای که با شعار برابری و انقلاب وارد صحنه می‌شود. بنابراین جایگاه این رمان در بحث جامعه‌شناسی ادبیات، پیش از هر چیز در توان آن برای تبدیل یک رخداد تاریخی-اجتماعی به ساختار روایی و نمادین است. *خانه بزرگ* ادریسی‌ها در متن رمان تنها مکان سکونت نیست، بلکه نشانه‌ای از ساختار فرسوده طبقاتی و خاطره قدرتی است که در برابر نیروهای نوپدید اجتماعی فرو می‌ریزد.

در این چارچوب، مفهوم «طبقه اجتماعی» و به‌ویژه «آگاهی طبقاتی» از مهم‌ترین ابزارهای تحلیل رمان به شمار می‌آیند. این مفاهیم امکان می‌دهند که تقابل میان ادریسی‌ها و آتشکارها نه فقط در سطح شخصیت‌ها، بلکه در سطح منطق تاریخی و اجتماعی اثر بررسی شود. رمان نشان می‌دهد که هر طبقه چگونه خود و دیگری را می‌فهمد، چه نسبتی با گذشته و آینده دارد و چگونه آگاهی یا ناآگاهی او در کنش‌های فردی و جمعی بازتاب می‌یابد.

نظریه گئورگ لوکاچ از آن رو برای تحلیل این رمان مناسب است که او آگاهی طبقاتی را فرایندی تاریخی و جمعی می‌داند، نه حاصل جمع آگاهی‌های فردی. از نظر لوکاچ، طبقه زمانی به نیروی تاریخی تبدیل می‌شود که از وضعیت خود در مناسبات تولید و سلطه آگاه شود و این آگاهی را به کنش اجتماعی بدل کند. در مقابل، آگاهی کاذب سبب می‌شود طبقات اجتماعی موقعیت واقعی خود را درک نکنند و نظم موجود را طبیعی یا تغییرناپذیر بپندارند.

رمان *خانه/ادریسی‌ها* با ترسیم زوال اشرافیت و ورود آتشکارها، بستری مناسب برای بررسی همین مسئله فراهم می‌کند. در این اثر، اشرافیت ادریسی با پناه بردن به خاطره، اشیاء، آیین‌های خانگی و شکوه گذشته، از فهم دگرگونی تاریخی بازمی‌ماند؛ در مقابل، آتشکارها با آگاهی انقلابی وارد خانه می‌شوند، اما در روند روایت، بخشی از آرمان خود را در ساختار تازه قدرت از دست می‌دهند. از این رو مسئله مقاله آن است که رمان چگونه هم پیدایش آگاهی طبقاتی و هم انحراف و ناتمام ماندن آن را بازنمایی می‌کند.

بر اساس این مسئله، پرسش اصلی پژوهش چنین است: مفهوم «آگاهی طبقاتی» در رمان *خانه/ادریسی‌ها* بر مبنای نظریه لوکاچ چگونه بازنمایی شده است؟ پرسش‌های فرعی نیز عبارت‌اند از: طبقات اجتماعی رمان چه نسبتی با آگاهی کاذب و آگاهی راستین دارند؟ شی‌وارگی در ساختار خانه و در رفتار شخصیت‌ها چگونه آشکار می‌شود؟ و نقش آتشکارها به مثابه سازمان یا حزب انقلابی در شکل‌گیری و انحراف آگاهی طبقاتی چیست؟

روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر خوانش متن رمان است. در این روش، نخست مفاهیم نظری مرتبط با آگاهی طبقاتی، طبقه‌های اجتماعی، شی‌وارگی، کل‌نگری تاریخی و نقش حزب در اندیشه لوکاچ تبیین می‌شود؛ سپس این مفاهیم در سطوح مختلف رمان، از جمله ساختار روایت، تقابل فضاها، گفتار شخصیت‌ها و روند جابه‌جایی قدرت تحلیل می‌گردد. اهمیت پژوهش حاضر در آن است که برخلاف بسیاری از پژوهش‌های پیشین درباره *خانه/ادریسی‌ها* که عمدتاً بر جنسیت، روایت، نمادپردازی یا تقابل سنت و تجدد تمرکز کرده‌اند، این مقاله می‌کوشد مناسبات طبقاتی و بحران آگاهی را به صورت نظام‌مند و در پیوند با ساختار روایی رمان بررسی کند. بدین ترتیب، بحث از شخصیت‌ها به سطح تحلیل اجتماعی و فرم روایی ارتقا می‌یابد.

هدف اصلی پژوهش، واکاوی مفهوم «آگاهی طبقاتی» در رمان *خانه/ادریسی‌ها* و نشان دادن تمایز میان آگاهی کاذب، آگاهی راستین و آگاهی منحرف‌شونده در رفتار، گفتار و جایگاه روایی شخصیت‌هاست. همچنین مقاله می‌کوشد نشان دهد که چگونه خانه، به عنوان کانون روایت، به نمادی از کلیت اجتماعی و میدان کشمکش طبقات بدل می‌شود. ساختار مقاله بر این اساس تنظیم شده است: پس از مقدمه، پیشینه پژوهش به صورت دسته‌بندی‌شده و با رعایت ترتیب تاریخی ارائه می‌شود؛ سپس مبانی نظری لوکاچ تبیین می‌گردد؛ در ادامه، معرفی کوتاه نویسنده و خلاصه رمان می‌آید و در بخش بحث و بررسی، مؤلفه‌های نظری در متن رمان تحلیل می‌شوند. پایان مقاله نیز به نتیجه‌گیری و بیان دستاورد پژوهش اختصاص دارد.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مربوط به موضوع این مقاله را می‌توان در سه دسته بررسی کرد: پژوهش‌های مرتبط با رمان *خانه/ادریسی‌ها*، پژوهش‌های مرتبط با نظریه لوکاچ و آگاهی طبقاتی، و پژوهش‌های نظری درباره نسبت رمان و اندیشه لوکاچ. در هر دسته، ترتیب تاریخی از منابع قدیمی‌تر به جدیدتر رعایت شده است تا روند تحول مطالعات این حوزه روشن شود.

۲-۱. پژوهش‌های مرتبط با *خانه/ادریسی‌ها*

چاو و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله «تحلیل مقایسه‌ای دو رمان *سمفونی مردگان* و *خانه/ادریسی‌ها* با تأکید بر مضامین اجتماعی» به مضامین اجتماعی مشترک در این دو رمان توجه کرده‌اند و نشان داده‌اند که خانواده و روابط درون‌خانوادگی در هر دو اثر با زمینه اجتماعی پیوند دارد. این پژوهش از جهت توجه به درون‌مایه‌های اجتماعی به مقاله حاضر نزدیک است، اما تحلیل خود را بر نظریه آگاهی طبقاتی متمرکز نمی‌کند. سارانی و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله «تحلیل روایت‌شناسی فمینیستی در داستان *خانه/ادریسی‌ها* اثر غزاله علیزاده» رمان را با رویکرد روایت‌شناسی فمینیستی بررسی کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که روایت، افزون بر مضمون زنانه، بستری برای بازتاب سویه‌های فکری و اجتماعی جنبش فمینیسم است. ابهری و همکاران (۱۴۰۲) نیز در مقاله «بازتاب سنت و تجدد در رمان *خانه/ادریسی‌ها*» تقابل سنت و تجدد را در رمان تحلیل کرده‌اند. این دو پژوهش به زمینه اجتماعی رمان توجه دارند، اما مسئله طبقه و آگاهی طبقاتی را محور اصلی قرار نداده‌اند. صالحی مازندرانی و قاسمی‌پور (۱۴۰۳) در مقاله «واکاوی تطبیقی نقش کنشگرانه کهن‌الگوی سفر در رمان‌های برجسته معاصر ایرانی و آمریکای جنوبی» *خانه/ادریسی‌ها* را در کنار چند رمان دیگر از منظر کهن‌الگوی سفر بررسی کرده‌اند. مدرسی و همکاران (۱۴۰۴) نیز در مقاله «شعریت در رمان *خانه/ادریسی‌ها*» نقش توصیف، تصویر، تداعی، ایجاز، موسیقی و هنجارگریزی نحوی را در ایجاد کیفیت شاعرانه رمان نشان داده‌اند. این پژوهش‌ها بر فرم و شگردهای ادبی تمرکز دارند و از این جهت برای مقاله حاضر اهمیت دارند، زیرا نشان می‌دهند تحلیل اجتماعی رمان باید از سطح مضمون فراتر رود و با ساختار و زبان اثر نیز پیوند بخورد.

۲-۲. پژوهش‌های مرتبط با نظریه لوکاچ و آگاهی طبقاتی

عسگری حسنکلو (۱۳۸۶) در مقاله «سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات» جایگاه لوکاچ، گلدمن و باختین را در تبیین رابطه ساختارهای اجتماعی و ادبی بررسی کرده است. ولی‌پور هفشجانی (۱۳۸۶) در مقاله «نگاهی به آرای گئورگ لوکاچ در زمینه نقد مارکسیستی» بر اهمیت رابطه ساختار ادبی و ساختار ذهنی جامعه در اندیشه لوکاچ تأکید دارد. قیصری (۱۳۹۱) نیز در مقاله «آگاهی درست و نادرست از دیدگاه لوکاچ» دو سویه آگاهی رهایی‌بخش و آگاهی کاذب را در نظریه او توضیح می‌دهد. این آثار مبنای نظری لازم برای فهم مفاهیم کلیدی لوکاچ را فراهم می‌کنند.

رضایی تالارپشتی و پورقریب (۱۴۰۰) در مقاله «کاربست تطبیقی مفهوم آگاهی طبقاتی لوکاچ در داستان‌های فتح‌نامه مغان و داستانی از وال‌استریت» مفهوم آگاهی طبقاتی را در دو متن داستانی به کار بسته‌اند. قرقره‌چی و همکاران (۱۴۰۱) با تکیه بر تاریخ و آگاهی طبقاتی، عدالت اجتماعی را در آثار ادبی بررسی کرده‌اند. مسلمی و سلاجقه (۱۴۰۲) نیز در مقاله «تحلیل جامعه‌شناسی اندیشه‌های سیاسی ابوالقاسم لاهوتی براساس نظریه آگاهی طبقاتی گئورگ لوکاچ» نشان داده‌اند که آگاهی سیاسی لاهوتی با وضعیت تاریخی و اجتماعی عصر او پیوند دارد. این دسته از پژوهش‌ها امکان کاربرد نظریه لوکاچ در تحلیل ادبیات فارسی را نشان می‌دهند، اما به رمان خانه‌ادریسی‌ها نپرداخته‌اند.

۲-۳. پژوهش‌های نظری درباره رمان و اندیشه لوکاچ

پایزر (۲۰۰۲) در مقاله «روایت در برابر توصیف در کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی گئورگ لوکاچ» تفاوت روایت و توصیف را راهی برای فهم رابطه فرم ادبی و آگاهی طبقاتی می‌داند. مورتی (۲۰۱۵) در مقاله «نظریه لوکاچ درباره رمان» ضمن تأکید بر ارزش نظری دیدگاه لوکاچ، به محدودیت‌های تعمیم‌پذیری آن نیز اشاره می‌کند. پارکر (۲۰۱۶) نیز در مقاله «تاریخ و آگاهی طبقاتی به عنوان نظریه‌ای درباره رمان» بخش‌هایی از کتاب لوکاچ را مبنایی برای نظریه رمان می‌داند. جمع‌بندی پیشینه نشان می‌دهد که از یک سو، درباره خانه‌ادریسی‌ها پژوهش‌هایی با محور جنسیت، روایت، سنت و تجدد و شعریت انجام شده است و از سوی دیگر، نظریه لوکاچ در برخی متون فارسی و غیرفارسی به کار رفته یا توضیح داده شده است. با این حال، پژوهشی که به طور مستقیم و نظام‌مند مفهوم آگاهی طبقاتی، آگاهی کاذب، شی‌وارگی و نقش حزب را در ساختار روایی خانه‌ادریسی‌ها بررسی کند، در دست نیست. تمایز مقاله حاضر در آن است که رمان را تنها مجموعه‌ای از شخصیت‌های اشرافی و انقلابی تلقی نمی‌کند، بلکه ساختار خانه، جابه‌جایی قدرت، نظم روایی و گفتار شخصیت‌ها را به منزله صورت‌های ادبی بحران آگاهی طبقاتی تحلیل می‌کند. بنابراین مقاله می‌کوشد پیوند میان فرم رمان و نظریه لوکاچ را در یک متن مهم از ادبیات معاصر ایران نشان دهد.

۳. مبانی نظری

ادبیات از زبان و تجربه اجتماعی ساخته می‌شود و به همین دلیل درک اثر ادبی بدون توجه به زمینه تاریخی و اجتماعی آن کامل نیست. با این حال، در نقد جامعه‌شناختی، زمینه اجتماعی تنها به عنوان اطلاعات بیرونی به متن افزوده نمی‌شود؛ بلکه باید نشان داد که چگونه نیروهای اجتماعی در ساختار اثر، در شکل روایت، در چیدمان شخصیت‌ها و در شیوه بازنمایی فضا حضور می‌یابند.

۳-۱. جامعه‌شناسی ادبیات

جامعه‌شناسی ادبیات دانشی میان‌رشته‌ای است که رابطه ادبیات و جامعه را بررسی می‌کند. این رویکرد از یک سو به محتوای اجتماعی اثر توجه دارد و از سوی دیگر می‌کوشد رابطه میان ساختار متن و ساختارهای ذهنی و اجتماعی جامعه را روشن سازد. بنابراین نقد جامعه‌شناختی، در شکل دقیق خود، تنها به یافتن مضمون‌های اجتماعی بسنده نمی‌کند، بلکه به این مسئله می‌پردازد که اثر ادبی چگونه واقعیت اجتماعی را در قالبی هنری بازآفرینی می‌کند (عسگری حسنکلو، ۱۳۸۶: ۴۴). لوکاچ در تحول جامعه‌شناسی ادبیات نقشی محوری دارد. او با نقد نگاه‌های تقلیل‌گرایانه، اثر ادبی را نه گزارش ساده واقعیت، بلکه بازآفرینی کلیت اجتماعی در قالب فرم هنری می‌داند. از این منظر، رمان می‌تواند تضادهای تاریخی یک جامعه را در پیکره شخصیت‌ها، فضاها و کنش‌های روایی فشرده کند. به

همین سبب، رابطه ادبیات و جامعه نزد لوکاچ بیش از آنکه رابطه‌ای مستقیم و محتوایی باشد، رابطه‌ای ساختاری و دیالکتیکی است (لوکاچ، ۱۳۹۸: ۳۵).

در تحلیل رمان *خانه‌ی ادیسی‌ها*، این نکته اهمیت دارد که خانه و شخصیت‌ها صرفاً عناصر داستانی مستقل نیستند، بلکه در کنار هم کلیتی اجتماعی می‌سازند. *خانه‌ی ادیسی‌ها* به مثابه فضایی روایی، محل برخورد گذشته و آینده، اشرافیت و انقلاب، خاطره و کنش جمعی است. بنابراین مفاهیم لوکاچ امکان می‌دهد که ساختار رمان، نه فقط مضمون آن، در پیوند با مناسبات طبقاتی فهم شود. مفاهیم مرکزی لوکاچ که در این پژوهش برای تحلیل رمان به کار می‌رود عبارت‌اند از: طبقه اجتماعی، آگاهی طبقاتی، تمایز آگاهی کاذب و راستین، گذار از «طبقه در خود» به «طبقه برای خود»، کل‌نگری تاریخی، شی‌وارگی و نقش حزب یا سازمان انقلابی. این مفاهیم در ادامه توضیح داده می‌شود و سپس در بخش تحلیل، با ساختار روایت و کنش شخصیت‌های رمان سنجیده خواهد شد.

۳-۲. طبقه اجتماعی

طبقه اجتماعی یا همان کلاس اجتماعی از جمله مفاهیم پرکاربرد در علوم اجتماعی و نظریه‌های سیاسی است و متفکران کوشیده‌اند به شیوه‌های گوناگون این مفهوم را تعریف و روشن سازند. در یکی از این تعاریف طبقه اجتماعی به گروهی از افراد گفته می‌شود که به دلیل ویژگی‌های مشترک اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی در یک جایگاه قرار می‌گیرند؛ این ویژگی‌ها می‌تواند شامل شغل، تحصیلات، درآمد، میزان ثروت و مفاهیمی از این قبیل باشد. در حقیقت «طبقه اجتماعی به بخشی از اعضای جامعه اطلاق می‌گردد که از نظر ارزش‌های مشترک، حیثیت فعالیت‌های اجتماعی، میزان ثروت و متعلقات شخصی دیگر و نیز آداب معاشرت، با بخش‌های دیگر جامعه تفاوت داشته باشند» (کوئن، ۱۳۷۳: ۱۷۹).

از مفهوم «طبقه» در علم جامعه‌شناسی برداشت‌های مختلفی صورت گرفته است. به عنوان نمونه طبقه در ذهن کارل مارکس «گروهی از افراد تعریف می‌شود که با اهداف مشترک بسیج شده‌اند و به‌ویژه در برابر طبقه دیگری قرار گرفته‌اند» (شویره، ۱۳۸۵: ۱۰۸).

بورديو اما برای طبقه معنای ویژه‌ای قائل است که تفاوت بسیاری با تعریف مارکس دارد چرا که از نظر وی مارکس «متوجه نشده بود که طبقه تا وقتی شناخته نشده و رسمیت نیافته و بسیج نشود، واقعیت پیدا نمی‌کند. به یک معنا، طبقات اجتماعی وجود خارجی ندارند، آن‌چه وجود دارد، فضای اجتماعی است» (همان). طبقه در ذهن ماکس وبر در ارتباطی که با موقعیت آن طبقه برقرار می‌کند تعریف می‌شود. وی معتقد است: «طبقه مشتمل بر گروهی از اشخاص است که دارای موقعیت طبقاتی یکسانی باشند» (وبر، ۱۳۹۸: ۹۶). وی طبقات اجتماع را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱. طبقه دار؛ ۲. طبقه مولد؛ ۳. طبقه اجتماعی و باور دارد که «بر پایه هر کدام از این سه مقوله طبقاتی، روابط شراکتی بین کسانی که از منافع طبقاتی یکسانی بهره‌مندند؛ یعنی، بین سازمان‌های طبقاتی متشکل، می‌تواند به وجود آید» (مسلمی، ۱۴۰۲: ۱۳۲).

این در حالی است که بنا بر باور گئورگ لوکاچ جامعه به دو طبقه تقسیم می‌شود: طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر. طبقه بالادست (سرمایه‌دار) حاکم بر جامعه است و طبقه فرودست (کارگر) محکوم. بر این اساس فقط این دو طبقه واجد جهان‌بینی و ایدئولوژی‌اند که برای تسلط یافتن به جامعه باید تلاش کنند و سایر طبقات جامعه نظیر دهقانان، در ابهام و اغتشاش به سر می‌برند.

وی دهقانان را در جامعه فئودالی، از یک سو، طبقه محسوب می‌کند و از دیگر سو، آنان را خرده مالکی می‌داند که طبقه نیستند، چراکه «دهقانان در ارتباط با منافع لحظه‌ای بلاواسطه‌شان واقع‌گرا و تجربه‌گرایانی انعطاف‌ناپذیرند، اما در ارتباط با موقعیت طبقاتی‌شان فقط تجربه‌گرایانی هستند که در مواجهه با مسائل واقعی، نمی‌توانند از کلیت طبقه‌شان، چنان‌که باید دفاع کنند» (لوکاچ، ۱۳۹۸: ۱۳۱). «درواقع - حتی اگر بتوانیم این دهقانان را به معنای دقیق

مارکسیستی طبقه بنامیم - نمی‌توانیم در مورد آن‌ها از آگاهی طبقاتی سخن بگوییم» (لوکاچ، ۱۳۹۸: ۱۷۳). (تصحیح شد)

۳-۳. آگاهی طبقاتی

لوکاچ جامعه را براساس منافع طبقات اجتماعی طبقه‌بندی کرده است و آگاهی طبقاتی از نظر او می‌تواند تعیین‌کننده هستی اجتماعی طبقات جامعه باشد. از دیدگاه وی، «آگاهی طبقاتی» به معنای درک و شناخت واقعی طبقه از موقعیت اجتماعی، تاریخی و نقش انقلابی خود در ساختار سرمایه‌داری است ولی این آگاهی یک امر اعطا شده و خود به خودی نیست، بلکه باید ساخته شود و به دست آید. «از منظر گئورگ لوکاچ، انقلاب یک دگرگونی کلی است و مفهوم آگاهی طبقاتی - که از عالی‌ترین مفاهیم در نظریات وی به حساب می‌آید - درک و دریافت انسان در جوامع امروزی و شناخت واقعی از موقعیت‌های اجتماعی، تاریخی و فرهنگی است که در نتیجه انقلاب به دست می‌آید و امری فطری نیست، بلکه باید با تلاش و کوشش و توجه به امکانات موجود آن را به دست آورد. به عبارت دیگر، هر طبقه‌ای "آگاهی بالفعل"، ندارد، بلکه چیزی به نام "آگاهی بالقوه" دارد» (ولی‌پور، ۱۳۸۶: ۱۲۲، نقل از لوکاچ، ۱۳۸۴: ۸۴).

او آگاهی طبقاتی را نه مجموعه‌ای از آگاهی‌های فردی بلکه خصلتی گروهی برای افراد هم‌جایگاه در نظام تولیدی می‌داند و در آن بر آگاهی بورژوازی و پرولتاریا تأکید دارد. این نظریه‌پرداز، برای تفسیر کامل نظریات خود به طبقه کارگر یا «پرولتاریا» می‌پردازد و اضافه می‌نماید که طبقه کارگر، تنها طبقه‌ای است که با دستیابی به آگاهی طبقاتی می‌تواند به نفی کل نظام سرمایه‌داری منجر شود زیرا وجودش وابسته به شرایط این نظام است و درعین حال با نفی این نظام، خود را آزاد می‌نماید.

بنا بر نظر او «بورژوازی می‌تواند به آگاهی طبقاتی دست یابد اما نمی‌تواند براساس آن عمل کند زیرا موجبات نابودی خویش به دست خویش را فراهم می‌کند اما طبقه پرولتاریا گنجایش پروراندن آگاهی طبقاتی راستین را دارد. در رویارویی این دو طبقه برخلاف بورژوازی که همه سلاح‌های سازمانی و فکری را داراست، تنها دارایی طبقه پرولتاریا درک مسیر حرکت جامعه است. در ادامه نبرد، پرولتاریا از حالت «طبقه در خود» به عنوان موجود آفریده ساختار اقتصادی به «طبقه برای خود» به عنوان طبقه‌ای که به جایگاه و رسالتش آگاهی دارد تغییر شکل می‌دهد و در نتیجه توانایی سرنگونی نظام سرمایه‌داری را دارد» (مسلمی، ۱۴۰۲: ۱۳۴).

بر این اساس آگاهی طبقه سرمایه‌دار «جزئی، ایستا و بر پایه دوگانگی استوار است، در حالی که آگاهی طبقه کارگر کلی، پویا و بر اساس وحدت و یگانگی می‌باشد» (همان: ۱۳۳). سرمایه‌دار نمی‌تواند درک کند که بسیاری از پدیده‌های آفریده شده در دنیای خارج محصول ذهن و فرآیند فعالیت خود انسان هستند اما کارگر می‌تواند تصوّر کند که جهان خارج یعنی: جهان اجتماع و تاریخ با قوانین خاص خودش، چیزی جز آفریده انسان نیست (قیصری، ۱۳۹۱: ۴).

این جامعه‌شناس و نظریه پرداز، برای تفسیر نظریه «آگاهی طبقاتی» خویش به دو نوع آگاهی واقعی و کاذب اعتقاد دارد. در نظر او آگاهی کاذب «نوعی درک تحریف شده از واقعیت اجتماعی است که طبقات تحت سلطه، اغلب تحت تأثیر ایدئولوژی حاکم به آن دچار می‌گردند. این نوع آگاهی باعث می‌شود که کارگران وضعیت موجود را طبیعی، ضروری و یا تغییرناپذیر تلقی نمایند. اما آگاهی واقعی یا انقلابی زمانی شکل می‌گیرد که «طبقه کارگر به شناختی انتقادی از موقعیت خود و روابط سرمایه‌دارانه دست یابد. این نوع آگاهی حقیقی است که زمینه ساز وقوع و کنش انقلابی و سازماندهی برای تغییر ساختارهای اجتماعی است» (همان: ۱۳۵). «کارگر صنعتی مستعد است تا نقش یک واسطه و عامل تاریخی را برای دستیابی انسان به وحدت با جهان ایفا کند و زمینه‌ساز جامعه‌ای گردد که دیگر تضاد و تنش طبقاتی در آن جایی نداشته باشد اما این توانش بالقوه طبقه کارگر تا زمانی که هنوز به خودآگاهی نرسیده است،

دستخوش آگاهی کاذب و آموزه‌های نادرست جامعه طبقاتی است. به طوری که جهان را مجموعه‌ای ثابت و پایدار تلقی و تصور می‌کند» (قیصری، ۱۳۹۱: ۴-۵).

در جمع‌بندی این مباحث باید گفت طبقه در این پژوهش صرفاً گروهی اقتصادی نیست، بلکه جایگاهی تاریخی و اجتماعی است که شیوه آگاهی، زبان، کنش و نسبت شخصیت‌ها با گذشته و آینده را تعیین می‌کند. از این رو، در تحلیل *خانه/دریسی‌ها*، ادیسی‌ها و آشکارها به مثابه دو قطب اجتماعی بررسی می‌شوند؛ اما رمان نشان می‌دهد که هیچ‌یک از این دو قطب به شکلی ساده و یکدست عمل نمی‌کند.

۳-۴. کل‌نگری تاریخی یا نظریه بازتاب واقعیت

اهمیت لوکاچ و نظریات او به ویژه در یافتن پیوندهایی میان رمان‌های بزرگ و مسائل اجتماعی عصر است. از دیدگاه او اثر ادبی واقعیت محض نیست بلکه نوعی بازتاب واقعیت است. به بیان دیگر لوکاچ ادبیات را جهان کوچکی می‌داند که جهان بزرگ‌تری را (واقعیت جهان) بازتاب می‌دهد. از نظر لوکاچ رئالیسم به معنای بازنمایی واقعیت است که این بازنمایی از طریق تشخیص کلیت تاریخی در پیکره شخصیت‌های رمان صورت می‌پذیرد. واقعیتی که رئالیست بازتاب می‌دهد کلیتی تاریخی و اجتماعی است (جعفری احمدی، ۱۴۰۳: ۲۵۸). او در این نظریه با دیدی کلی‌نگر به واقعیات اجتماعی و سیاسی موجود در رمان رو می‌کند به ویژه که مهم‌ترین اندیشه‌اش بازتاب تقابل دو طبقه فرو دست و فرادست است. از نظر لوکاچ هر فرد دارای فردیت صرف نیست بلکه نماینده یک تیپ یا طبقه است بنا بر این با بازتابانند خصوصیات زندگی و جهان‌نگری یک فرد در داستان خصوصیات زندگی و جهان‌نگری طبقه او را می‌توان یافت. با بیان این نظریات مشخص می‌شود که تیپ یا طبقه در نقد جامعه‌شناسی رمان اهمیت ویژه‌ای دارد و یکی از مباحث اساسی نظریه بازتاب واقعیت است (لوکاچ، ۱۳۷۷: ۳۷۱).

۳-۵. شی‌ء‌وارگی

پیش از این گفتیم که در دیدگاه لوکاچ آگاهی طبقاتی خود به خود به دست نمی‌آید بلکه ظهور و پیدایش آن منوط به آگاهی انسان در جامعه سرمایه‌داری است. از نظر وی در یک جامعه سرمایه‌داری دو نوع آگاهی ممکن است وجود داشته باشد: آگاهی طبقه حاکم یا سرمایه‌دار و آگاهی طبقه انقلابی یا کارگر. بنا بر اعتقاد وی انحلال طبقه کارگر و آزادی او تنها در جامعه سرمایه‌داری امکان‌پذیر است زیرا در دوره‌های پیش از سرمایه‌داری کارگر خود را نوعی کالا می‌داند که تنها ارزش مبادلاتی دارد. شی‌ء‌وارگی یکی از مقوله‌هایی است که مارکسیست‌ها بدان توجه کردند و لوکاچ و گلدمن آن را بسط و گسترش دادند. لوکاچ این ایده کالا بودن کارگر را از کارل مارکس (در کتاب فقر فلسفه) گرفت. مارکس این کالا بودگی را تنها محدود به نهاد اقتصادی می‌دانست اما لوکاچ آن را به سراسر جامعه و به طور کلی زندگی اجتماعی تعمیم داد و از آن به مثابه یک نظریه تاریخی در اثر معروف خود «تاریخ و آگاهی طبقاتی» تحت عنوان «شی‌ء‌وارگی و آگاهی طبقه کارگر» یاد کرد. (لوکاچ، ۱۳۹۸: ۱۶۹) این مفهوم به زعم لوکاچ آنگاه رخ می‌دهد که در جامعه سرمایه‌داری، روابط اجتماعی به شکل روابط بین اشیاء درآیند. در حقیقت در فرایند تولید، موقعیتی رخ می‌دهد که نیروی کار انسان به محصول کارش بدل می‌شود و انسان‌ها به عنوان کالا تعریف می‌شوند و همه روابط انسانی، صورتی ماشینی و غیر شخصی به خود می‌گیرند. در واقع ارزشی که زمان لازم برای انجام کار به محصول ارزانی می‌دارد، به مثابه کیفیت مستقل و عینی خود محصول قلمداد می‌گردد. این ناتوانی در دیدن ماهیت واقعی محصولات، ریشه از خود بیگانگی و استثمار اجتماعی است. این ساختار معنادار تمامی زندگی اجتماعی را در برمی‌گیرد و در تمامی عرصه‌ها بازتاب می‌یابد. تنها طبقه‌ای که مخالف شی‌ء‌وارگی است و در تلاش مقابله با آن است، طبقه زحمتکش و کارگر است (یانس، ۱۳۹۹: ۴۷). لوکاچ باور دارد که اگر طبقه پرولتاریا بتواند تفاوت نیروی کار را از بهره‌کشی باز شناسد می‌تواند از شی‌ء‌وارگی رهایی یابد و به خودآگاهی طبقاتی برسد (همان: ۶۳).

۳-۶. اهمیت حزب

این متفکر بزرگ، بر نقش آوانگارد یا حزب انقلابی تأکید فراوان دارد. حزب در نگاه او باید به عنوان رهبر و الگو، نماینده پیشرو در عمل انقلابی باشد و در این راه به طبقه کارگر کمک نماید. این کمک باعث می‌شود که آگاهی کاذب در طبقه کارگر جای خود را به نوعی آگاهی انقلابی یا واقعی بدهد (مسلمی، ۱۴۰۲: ۱۳۳).

برآیند مباحث نظری آن است که آگاهی طبقاتی در اندیشه لوکاچ فرایندی تاریخی، جمعی و دیالکتیکی است. این آگاهی از دل تجربه تضاد اجتماعی، نقد آگاهی کاذب و رهایی از شی‌وارگی شکل می‌گیرد و در صورت سازمان‌یافتگی می‌تواند به کنش اجتماعی بدل شود. همین چارچوب، مبنای تحلیل رمان *خانه ادیسی* ها در بخش بعدی است.

۴. معرفی نویسنده و بیان خلاصه رمان

غزاله علیزاده در ۲۷ بهمن ۱۳۲۵ در مشهد به دنیا آمد. او در خانواده‌ای اهل هنر و ادب بزرگ شد. مادرش منیرالسادات سیدی شاعر و نویسنده بود و از کودکی به نوشتن و ادبیات علاقه داشت. وی همسر بیژن الهی شاعر و نویسنده نامدار ایرانی بود. در تهران علوم سیاسی خواند و در فرانسه (سوربن) در رشته فلسفه و سینما به تحصیل پرداخت. او در حال تحصیل در رشته فلسفه اشراق، با انتخاب موضوع مولوی برای پایان نامه، با مرگ پدر آن را رها کرده و به ایران باز می‌گردد. علیزاده فعالیت‌های ادبی خود را از دهه ۱۳۴۰ آغاز کرد و در مجلات ادبی مشهد داستان‌های کوتاهش را منتشر می‌کرد. اولین مجموعه داستان او با نام «سفر ناگذشتنی» در سال ۱۳۵۶ منتشر شد و سرانجام با انتشار *خانه ادیسی* ها خود را به عنوان یکی از چهره‌های شاخص داستان‌نویسی ایران در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد، معرفی کرد. «بعد از تابستان»، «سفر ناگذشتنی»، «دو منظره»، «چهارراه»، رمان «شب‌های تهران» (که بعد از مرگش منتشر شد) و «با غزاله تا ناکجا» (مجموعه داستان‌های کوتاهش) از جمله آثار معروف او هستند. علیزاده در ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۷۵ در جواهرده رامسر به علت بیماری سرطان، به زندگی خود پایان داد. رمان *خانه ادیسی* ها کلیدی‌ترین رمان غزاله علیزاده است که از زمان انتشار آن تا کنون همواره مورد توجه منتقدان و خوانندگان ادبیات داستانی بوده است. این رمان به شیوه رئالیستی به رشته تحریر درآمده و از آن رو که بازتاب‌دهنده مهم‌ترین اندیشه‌های متفکران عصر خویش است و فرمی خوش‌ساخت دارد، شایسته بررسی و تحلیل با رویکردهای گوناگون است.

۴-۱. خلاصه رمان

رمان *خانه ادیسی* ها در مورد خانواده اشرفی ادیسی‌هاست. خانم ادیسی (اشراف‌زاده پیر) با دخترش (لقا)، نوه پسریش (وهاب) و خدمتکارش (یاور) با عادت‌های کهنه خاص خود در خانه‌ای قدیمی و شبیه به قصر در عشق‌آباد پایتخت ترکمنستان امروزی زندگی می‌کنند. خانم ادیسی غرق در گذشته خود است. وهاب سی‌ساله، در انگلستان درس خوانده، روشنفکری کتاب‌خوان، که از جامعه فاصله گرفته است و وقت خود را با مطالعه کتابهای تاریخی می‌گذراند و غرق در خاطرات عمه خود رحیلا است که در جوانی بر اثر ظلم خاندان مرده است و اتاقش دست‌نخورده باقی‌مانده است. لقا دختری افسرده و ایرادگیر است که با وجود تنفر شدید از مردها، با عشق و علاقه هر روز پیانو می‌نوازد. با ورود انقلابیونی ظاهراً مارکسیست یا همان آشکارها که حکومت قبلی را سرنگون کرده‌اند، زندگی تکراری و یکنواخت ادیسی‌ها، دستخوش تغییرات اساسی می‌شود.

در میان آشکارها پیرمردی به نام قباد حضور دارد که در جنگ با حکومت قبلی پایش را از دست داده است. قباد سال‌ها پیش خواستگار خانم ادیسی بوده و پس از ناامیدی از ازدواج با او، به صف انقلابیون پیوسته است. با ورود انقلابیون به خانه، نظارت بر کارهای خانه و خانواده را زنی به نام شوکت بر عهده دارد که از وهاب خوشش نمی‌آید و به او لقب بی‌عار می‌دهد. در روند حوادث داستان در میان انقلابیون اختلافاتی بروز می‌کند که منشاء فکری و اعتقادی

دارد. رکسانا یکی از فعالان انقلابی به اهالی خانه خبر می‌دهد که معترضان برای مبارزه با حکومت جدید و آشکارها گروهی تشکیل داده‌اند و از قهرمان قباد می‌خواهد که به آن‌ها کمک کند.

تضاد میان انقلابیون خانه/ادریسی‌ها و اشغالگران تا جایی می‌رسد که در جلد دوم رمان به اختلاف و تقابل ختم می‌شود. از یک سو گروهی شامل قباد، شوکت، کاوه، رکسانا و جمعی دیگر هستند که به آرمان‌های انقلاب بلشویکی وفادار مانده‌اند و نگران از دست رفتن اصول انقلابی خود هستند. در سوی دیگر جمعی شامل آشکاران دیگر همانند حدادیان قرار دارند. در اواخر رمان زمانی که ریخوفسکی به یاری امثال حدادیان ساکنان خانه/ادریسی‌ها را دستگیر می‌کند، قباد شکست آرمان و رویای خویش را به چشم می‌بیند:

«... قهرمان قباد نوک چوب‌پا را بر زمین کوبید: «پس قطار به راه افتاده» راخوف پلک‌ها را پایین آورد: «بسیار سریع! هیچ مانعی سر راه نیست. حرکت ما به پیش است، پایان ندارد». «سرعت زیاد، هدایت را مشکل می‌کند». «به کارمان واردیم. بدون خواست ما برگ روی شاخه نمی‌جنبید...» (همان، ۲۹۸).

در انتهای داستان خانم ادریسی با معشوق قبلی خود به کوه می‌رود. وهاب به عنوان روشنفکر برای فرار از جامعه، به کشمیر سفر می‌کند و لقا در میان مردان رفت و آمد می‌کند و به کودکان موسیقی می‌آموزد. این رمان گزارشی از مقاومت و نهایتاً فروپاشی خانواده/ادریسی‌ها به عنوان نماد جامعه سنتی و طبقه اشراف در مقابل آشکارها به مثابه نماینده طبقه کارگر و البته تجددخواه است.

۵. بحث و بررسی

خانه/ادریسی‌ها از همان آغاز، نظم درونی خود را بر تصویر خانه‌ای بنا می‌کند که در ظاهر بسته و ساکن است، اما در لایه‌های پنهان آن نشانه‌های فروپاشی دیده می‌شود. جمله آغازین رمان، «بروز آشفستگی در هیچ خانه‌ای ناگهانی نیست...» (علیزاده، ۱۳۹۹: ۷)، نشان می‌دهد که بحران اجتماعی پیش از ظهور آشکار انقلاب، در شکاف‌ها و درزهای خانه رسوب کرده است. بنابراین خانه در ساختار روایت، فقط مکان رخدادها نیست؛ بلکه صورت فشرده کلیتی اجتماعی است که تضاد طبقاتی در آن به تدریج آشکار می‌شود.

باد در آغاز رمان، که غبار پنهان را از کمینگاه آزاد می‌کند، می‌تواند صورتی نمادین از نیروی تاریخ و انقلاب باشد؛ نیرویی که سکون اشرافی خانه را برهم می‌زند و اشیای منظم، آیین‌های تکراری و حافظه خانوادگی را در معرض دگرگونی قرار می‌دهد. از این منظر، رمان با یک فضا سازی نمادین شروع می‌شود و ساختار روایت را از همان ابتدا بر محور گذار از نظم کهن به نظم تازه سامان می‌دهد (ابهری و همکاران، ۱۴۰۲: ۴۹۱).

شخصیت‌ها در این اثر، هرچند فردیت داستانی دارند، در شبکه‌ای از فضا، اشیاء، خاطره و قدرت قرار گرفته‌اند. وهاب، لقا، خانم ادریسی، قباد، شوکت و رکسانا همگی در نسبت با خانه و با جابه‌جایی قدرت معنا می‌یابند. بنابراین رابطه ادبیات و جامعه در این رمان، مطابق دیدگاه لوکاچ، در سطح ساختار روایی نیز قابل پیگیری است. در ادامه، مفاهیم اصلی نظریه لوکاچ در رمان بررسی می‌شود؛ اما هر مفهوم نه جدا از روایت، بلکه در پیوند با سازمان فضایی خانه، تقابل گفتارها، حرکت قدرت و تغییر جایگاه شخصیت‌ها تحلیل خواهد شد.

۵-۱. طبقات اجتماعی در ساختار رمان

در رمان، دو قطب اصلی طبقاتی در برابر هم قرار می‌گیرند: از یک سو خانواده/ادریسی که نماینده اشرافیت زوال یافته و نظم مالکیت قدیم است و از سوی دیگر آشکارها که با ادعای نمایندگی مردم و طبقه فرودست وارد خانه می‌شوند. با این حال، علیزاده این تقابل را به صورت ساده و شعاری ارائه نمی‌کند؛ زیرا هر دو قطب در جریان روایت دچار تناقض، تردید و انحراف می‌شوند.

خانهٔ ادیسی‌ها در این میان نقش واسطه‌ای دارد. برای اشراف، خانه میراث، خاطره و نشانهٔ مشروعیت گذشته است؛ اما برای آتشکارها، همان خانه سند نابرابری و مالکیتی است که باید از نو تعریف شود. بنابراین نزاع بر سر خانه، نزاعی بر سر معنا و مالکیت تاریخ نیز هست. این ساختار روایی سبب می‌شود که طبقهٔ اجتماعی نه فقط در گفتار شخصیت‌ها، بلکه در نسبت آنان با مکان، اشیاء و حافظه آشکار شود.

الف) طبقهٔ اشرافی یا اشرافیت زمین‌دار در رمان با خانوادهٔ ادیسی‌ها بازنمایی می‌شود. خانم ادیسی، لقا و وهاب هر یک صورتی از پیوند با گذشته‌اند: یکی با اقتدار مالکانه، دیگری با آیین‌های زیبایی‌شناختی و عاطفی، و سومی با روشنفکری منزوی و بی‌عمل. آنان در ظاهر هنوز صاحب خانه‌اند، اما در منطق تاریخی رمان قدرت اجتماعی خود را از دست داده‌اند.

ب) طبقهٔ فرودست یا نیروی انقلابی با آتشکارها وارد رمان می‌شود. آنان حامل شعارهای برابری‌خواهانه‌اند و خود را نمایندهٔ مردمی می‌دانند که سال‌ها زیر سلطهٔ اشراف بوده‌اند. با این حال، ساختار روایت نشان می‌دهد که ورود آنان به خانه تنها جابه‌جایی ساکنان نیست؛ بلکه آزمونی برای سنجش این پرسش است که آیا آگاهی انقلابی می‌تواند به رهایی جمعی منجر شود یا خود در ساختار تازهٔ قدرت گرفتار می‌شود.

۵-۲. آگاهی طبقاتی و صورت‌های روایی آن

آگاهی طبقاتی در رمان به صورت مستقیم و خطابی بیان نمی‌شود، بلکه از خلال کنش‌ها، واژگان، نگاه شخصیت‌ها به خانه و نسبت آنان با گذشته و آینده شکل می‌گیرد. آتشکارها خود را حاملان جهان نو می‌دانند و ادیسی‌ها در برابر این جهان نو، یا به انکار پناه می‌برند یا به خاطره. همین تقابل، صورت روایی تمایز میان آگاهی کاذب و آگاهی در حال شکل‌گیری را پدید می‌آورد.

آتشکارها در آغاز روایت، خود را نیرویی تاریخی می‌بینند که وظیفهٔ ساختن آینده را بر عهده دارد. برای نمونه، برزو می‌گوید: «وظیفهٔ ما ساختن جهان فرداست» (علیزاده، ۱۳۹۹، ج ۲: ۷۲). چنین گفتاری نشان می‌دهد که آنان از وضعیت پیشین ناراضی‌اند و می‌کوشند موقعیت خود را به کنش اجتماعی تبدیل کنند. این همان مرحله‌ای است که لوکاچ از آن به حرکت طبقه به سوی «طبقه برای خود» تعبیر می‌کند.

در مقابل، وهاب و دیگر اعضای خانوادهٔ ادیسی، دگرگونی تاریخی را نه به مثابهٔ ضرورتی اجتماعی، بلکه به شکل آشوب، ابتذال یا زوال فرهنگ می‌فهمند. وهاب با تحقیر مردم و جهان بیرون، از درک ریشه‌های اجتماعی انقلاب بازمی‌ماند و انزوای روشنفکرانهٔ او به صورتی از آگاهی کاذب بدل می‌شود. او به جای فهم رابطهٔ خود با ساختار طبقاتی، خشونت و آشوب را پدیده‌هایی بی‌ریشه و تکرارشونده می‌بیند (علیزاده، ۱۳۹۹: ۲۲، ۱۲۱).

بنابراین آگاهی در رمان، امری ثابت نیست. ادیسی‌ها در بند گذشته می‌مانند؛ آتشکارها در آغاز حاملان آگاهی انقلابی‌اند؛ اما روند روایت نشان می‌دهد که آگاهی انقلابی نیز می‌تواند در صورت فقدان خودانتقادی و در اثر نزدیکی به قدرت، به آگاهی تحریف‌شده تبدیل شود.

۵-۳. آگاهی کاذب و آگاهی راستین

لوکاچ میان «طبقه در خود» و «طبقه برای خود» تمایز می‌گذارد. در رمان *خانهٔ ادیسی‌ها*، این تمایز به صورت کشمکش میان سکون اشرافی و حرکت انقلابی بازنمایی می‌شود. با این حال، ارزش رمان در آن است که هیچ‌کدام از دو سوی تقابل را به صورت مطلق و یکدست تصویر نمی‌کند.

۵-۳-۱. آگاهی کاذب در طبقه سنتی و اشرافیت زوال یافته

آگاهی کاذب اشراف در این است که هنوز خود را مالک طبیعی خانه و وارث مشروع نظم اجتماعی می‌دانند، در حالی که بنیادهای تاریخی و اجتماعی آن نظم فرو ریخته است. خانم ادیسی در برابر فشار نیروهای تازه می‌کوشد خانه را حفظ کند و زیر بار زور نرود (علیزاده، ۱۳۹۹، ج ۱: ۲۱۰)، اما این مقاومت بیشتر بر خاطره و حیثیت فردی تکیه دارد تا بر فهم وضعیت اجتماعی تازه.

وهاب نیز گذشته را جایگاه فرهنگ و زیبایی می‌داند و ورود نیروهای نو را نشانه ابتذال و انحطاط تلقی می‌کند (علیزاده، ۱۳۹۹: ۲۴). این نگاه، نمونه‌ای از آگاهی کاذب است؛ زیرا ریشه تضاد اجتماعی را نمی‌بیند و فروپاشی اشرافیت را صرفاً زوال زیبایی و فرهنگ می‌پندارد. در نتیجه، گذشته به جای آنکه موضوع نقد باشد، به پناهگاه ذهنی شخصیت بدل می‌شود. این آگاهی کاذب در ساختار روایت نیز بازتاب دارد. اتاق‌ها، اشیاء و خاطره رحیلا، شخصیت‌ها را در زمان گذشته نگه می‌دارد. رکسانا خطاب به وهاب می‌گوید: «تو به گذشته پيله کرده‌ای» (علیزاده، ۱۳۹۹، ج ۲: ۱۱۹). این جمله نشان می‌دهد که گذشته برای وهاب نه فقط خاطره، بلکه حصار است که مانع ورود او به تجربه جمعی و تاریخی می‌شود.

از این رو، اشرافیت در رمان «طبقه در خود» باقی می‌ماند؛ موقعیت طبقاتی دارد، اما نسبت خود با تاریخ را نمی‌فهمد. خانه برای آنان نشانه هویت است؛ اما همین وابستگی، آنان را از فهم کلیت اجتماعی بازمی‌دارد.

۵-۳-۲. آگاهی انقلابی و انحراف آن در میان آشکارها

آشکارها در آغاز روایت، با ادعای برابری، نفی مالکیت خصوصی و ساختن جامعه‌ای نو وارد خانه می‌شوند. شوکت می‌گوید: «در این مملکت کسی مالک چیزی نیست» (علیزاده، ۱۳۹۹: ۲۶۷). این گفتار نشان‌دهنده گسست از نظم مالکانه پیشین است و از منظر لوکاچ می‌تواند نشانه حرکت به سوی آگاهی طبقاتی باشد.

با این حال، رمان نشان می‌دهد که آگاهی انقلابی همیشه در معرض تبدیل شدن به ایدئولوژی رسمی و ابزار قدرت است. گفتار راخوف درباره «اجتماع نوین» و سرپرستی مرکزی کودکان (علیزاده، ۱۳۹۹: ۳۰۰)، در ظاهر وعده نظم و حمایت می‌دهد، اما در سطح روایی، حذف فردیت و تمرکز قدرت را نیز آشکار می‌کند. بنابراین آگاهی راستین، در مسیر روایت، با خطر شیء‌وارگی و سلطه تازه روبه‌رو می‌شود.

قباد و رکسانا از جمله شخصیت‌هایی هستند که این انحراف را تشخیص می‌دهند. گفت‌وگوی آنان درباره رهایی، تغییر درونی و تعویض پوسته انقلاب نشان می‌دهد که رمان میان انقلاب به مثابه آرمان و انقلاب به مثابه ساختار قدرت تفاوت می‌گذارد (علیزاده، ۱۳۹۹، ج ۲: ۱۶۴). از همین جاست که تحلیل مقاله از سطح شخصیت فراتر می‌رود و به بحران ساختاری آگاهی انقلابی می‌رسد.

رکسانا با جمله «ما در مه قدم برمی‌داریم، ابزار ترقی زورگویان شده‌ایم» (علیزاده، ۱۳۹۹، ج ۲: ۵۶)، وضعیت آشکارها را از درون نقد می‌کند. این جمله یکی از نقاط مهم رمان است؛ زیرا نشان می‌دهد که آگاهی طبقاتی اگر به خودانتقادی و فهم کلیت تاریخی نرسد، می‌تواند خود به ابزار بازتولید سلطه تبدیل شود.

بنابراین در رمان، آشکارها تنها حامل آگاهی راستین نیستند؛ بلکه حامل آگاهی در حال شکل‌گیری و در عین حال در معرض انحراف‌اند. این نکته با نظریه لوکاچ سازگار است، زیرا آگاهی طبقاتی نزد او امری خودبه‌خودی و تضمین‌شده نیست، بلکه باید در فرایندی تاریخی، آگاهانه و جمعی ساخته شود.

بر این اساس، خانه/ادیسی‌ها نشان می‌دهد که انقلاب زمینه عبور از آگاهی کاذب را فراهم می‌کند، اما تضمین‌کننده رهایی نیست. رهایی زمانی امکان‌پذیر است که طبقه فرودست نه فقط قدرت را تصرف کند، بلکه نسبت خود را با قدرت، ایدئولوژی و انسان نیز بازاندیشی کند.

۴-۵. کل‌نگری تاریخی و ساختار خانه

در دیدگاه لوکاچ، رمان واقع‌گرا باید بتواند کلیتی تاریخی را در قالبی روایی بازنمایی کند. خانه ادریسی‌ها دقیقاً از این حیث اهمیت دارد: رمان یک انقلاب یا دگرگونی اجتماعی را به صورت گزارشی مستقیم روایت نمی‌کند، بلکه آن را در فضای محدود خانه و در برخورد چند شخصیت فشرده می‌سازد.

خانه در این رمان «کل کوچک» جامعه است. اتاق‌ها، راهروها، اشیای قدیمی، پیانو، ظرف‌ها، خاطره رحیلا و ورود آتشکارها، همگی اجزای ساختاری‌اند که تضاد تاریخی میان اشرافیت و نیروهای نو را آشکار می‌کنند. بنابراین کلیت تاریخی نه از طریق توضیح مستقیم نویسنده، بلکه از طریق سازمان فضایی و روایی اثر ساخته می‌شود. در این ساختار، ادریسی‌ها نماینده گذشته‌ای هستند که توان بازسازی خود را ندارد و آتشکارها نماینده آینده‌ای هستند که هنوز به صورت رهایی‌بخش تثبیت نشده است. رمان با قرار دادن این دو نیرو در یک خانه، نشان می‌دهد که تاریخ نه در بیرون از شخصیت‌ها، بلکه در رفتار روزمره، در مالکیت اشیاء و در زبان آنان جریان دارد. از این منظر، خانه ادریسی‌ها نمونه‌ای از همان رابطه‌ای است که لوکاچ میان فرم رمان و کلیت اجتماعی مطرح می‌کند. اثر، تضاد طبقاتی را نه فقط در مضمون، بلکه در فرم بسته و تدریجاً گشوده خانه، در جابه‌جایی مرکز قدرت و در حرکت از سکون به آشفتگی بازنمایی می‌کند.

۵-۵. شی‌ءوارگی در رمان

شی‌ءوارگی در معنای لوکاچی آن، تنها علاقه به اشیاء یا مصرف کالا نیست؛ بلکه وضعیتی است که در آن روابط انسانی به صورت روابط میان اشیاء، مالکیت‌ها و نقش‌های ثابت ظاهر می‌شود. در خانه ادریسی‌ها، شی‌ءوارگی هم در جهان اشرافی دیده می‌شود و هم در نظم تازه آتشکارها؛ از این رو، این مفهوم در رمان عمق بیشتری از یک نشانه طبقاتی ساده دارد.

در جهان اشرافی، اشیاء حامل هویت و منزلت‌اند. لقا ظرف‌های جداگانه، لیوان لب‌طلایی، بشقاب چینی آبی و کارد و چنگال مخصوص خود را با وسواس حفظ می‌کند (علیزاده، ۱۳۹۹: ۱۵). این وسواس نشان می‌دهد که شخصیت، بخشی از هویت خود را از اشیاء می‌گیرد و رابطه انسانی با یاور نیز از خلال نظم اشیاء و مالکیت آنان تعریف می‌شود. به بیان دیگر، شی‌ء جای رابطه زنده انسانی را می‌گیرد.

از سوی دیگر، وهاب با تحقیر مردم و نسبت دادن شور انقلابی آنان به «شور حیوانی» یا «پوچی و تعصب»، طبقه فرودست را نه به عنوان سوژه تاریخی، بلکه به صورت توده‌ای بی‌فردیت می‌بیند (علیزاده، ۱۳۹۹، ج ۱: ۴۴). این نگاه نیز نوعی شی‌ءوارگی است؛ زیرا انسان‌ها در آن به نیرویی کور، بی‌چهره و فاقد آگاهی فروکاسته می‌شوند.

اما رمان شی‌ءوارگی را فقط به اشراف محدود نمی‌کند. در نظم انقلابی تازه نیز هنگامی که فردیت انسان‌ها در نام «تولید»، «نسل آینده» یا «حکم مرکز» حل می‌شود، رابطه انسانی دوباره به رابطه‌ای اداری، ابزاری و غیرشخصی بدل می‌گردد. بنابراین نقد علیزاده دو سویه است: او هم شی‌ءوارگی اشرافی را نشان می‌دهد و هم امکان بازتولید شی‌ءوارگی در نظامی که خود را رهایی‌بخش می‌خواند.

به این ترتیب، بخش شی‌ءوارگی در رمان صرفاً نشانه‌ای از علاقه طبقه اشراف به اشیای قیمتی نیست؛ بلکه به هسته بحران آگاهی مربوط می‌شود. تا زمانی که شخصیت‌ها دیگری را به شی‌ء، ابزار، توده یا مالکیت فروبکاهند، آگاهی طبقاتی به مرحله رهایی‌بخش خود نمی‌رسد.

۵-۶. اهمیت حزب و سازمان انقلابی

در نظریه لوکاچ، حزب یا سازمان انقلابی می‌تواند آگاهی پراکنده طبقه کارگر را به آگاهی منسجم و کنش تاریخی تبدیل کند. در رمان *خانه‌ی ادیسی‌ها*، آتشخانه و آشکارها چنین کارکردی دارند: آنان با سازماندهی، حکم، سلسله‌مراتب، شعار و هدف سیاسی وارد خانه می‌شوند و نظم پیشین را برهم می‌زنند.

با این حال، رمان میان سازماندهی انقلابی و تمرکز قدرت فاصله‌ای انتقادی ایجاد می‌کند. آشکارها در آغاز نماینده طبقه فرودست‌اند، اما هنگامی که زبان آنان به زبان حکم و الزام بدل می‌شود، خطر تبدیل حزب به دستگاه سلطه آشکار می‌گردد. بدین ترتیب، رمان نشان می‌دهد که سازمان انقلابی اگر پیوند خود را با آگاهی انتقادی از دست بدهد، می‌تواند همان شی‌ءوارگی و سلطه‌ای را بازتولید کند که برای نفی آن شکل گرفته بود.

آشکارها خود را پاسخ‌گوی انتظار مردم می‌دانند و از حق پایمال‌شده‌ی آنان سخن می‌گویند، اما در روند روایت، شکاف میان آرمان و عملکرد آنان گسترش می‌یابد. این شکاف در شخصیت‌هایی مانند قباد و رکسانا به صورت تردید و خودانتقادی ظاهر می‌شود و در شخصیت‌هایی مانند حدادیان و راخوف به شکل تصلب ایدئولوژیک و قدرت‌طلبی.

از این رو، آشکارها در ساختار رمان هم نشانه‌ی امکان آگاهی طبقاتی‌اند و هم نشانه‌ی خطر انحراف آن. همین دوگانگی، رمان را از یک روایت ساده ضد یا موافق انقلاب فراتر می‌برد و آن را به متنی درباره‌ی بحران آگاهی در لحظه جابه‌جایی قدرت تبدیل می‌کند.

برآیند تحلیل نشان می‌دهد که *خانه‌ی ادیسی‌ها* با ساختار روایی خود، سه سطح از بحران آگاهی را هم‌زمان بازنمایی می‌کند: آگاهی کاذب اشرافی، آگاهی انقلابی در حال شکل‌گیری، و آگاهی منحرف‌شونده‌ای که در نزدیکی به قدرت پدید می‌آید. از همین رو، رمان برای تحلیل نظریه لوکاچ متنی مناسب است، زیرا تضاد طبقاتی را هم در سطح شخصیت و هم در سطح فرم و ساختار نشان می‌دهد.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که *خانه‌ی ادیسی‌ها* را می‌توان از منظر نظریه آگاهی طبقاتی لوکاچ، نه فقط رمانی درباره فروپاشی یک خانواده اشرافی، بلکه روایتی درباره بحران آگاهی در جامعه‌ای در حال گذار دانست. در این رمان، خانه به مثابه ساختاری نمادین، کلیت اجتماعی را در خود فشرده می‌کند و تقابل میان اشرافیت و آشکارها را به سطحی فراتر از نزاع فردی می‌برد.

دست‌آورد نظری مقاله آن است که نشان می‌دهد مفاهیم لوکاچی، زمانی در تحلیل رمان فارسی کارآمدند که به ساختار روایت، فضا و روابط درونی متن پیوند داده شوند. بر این اساس، آگاهی طبقاتی در *خانه‌ی ادیسی‌ها* تنها در گفتار شخصیت‌های انقلابی ظاهر نمی‌شود، بلکه در نحوه جابه‌جایی قدرت، در نسبت شخصیت‌ها با خانه و اشیاء، و در حرکت روایت از سکون اشرافی به آشفتگی تاریخی شکل می‌گیرد.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اشرافیت ادیسی گرفتار آگاهی کاذب است؛ زیرا گذشته، مالکیت و زیبایی‌شناسی اشرافی را طبیعی و مشروع می‌پندارد و از فهم زمینه‌های اجتماعی دگرگونی بازمی‌ماند. در مقابل، آشکارها با آگاهی انقلابی وارد صحنه می‌شوند و امکان تبدیل طبقه فرودست به «طبقه برای خود» را نشان می‌دهند، اما روایت آشکار می‌کند که این آگاهی در صورت پیوند خوردن با قدرت و ایدئولوژی رسمی، می‌تواند از مسیر رهایی منحرف شود. تحلیل شی‌ءوارگی نیز نشان داد که رمان، هم وابستگی اشراف به اشیاء و منزلت‌های مادی را نقد می‌کند و هم تبدیل انسان به ابزار در نظم انقلابی تازه را به پرسش می‌گیرد. بنابراین شی‌ءوارگی در این اثر فقط نشانه فرهنگ اشرافی نیست، بلکه یکی از سازوکارهای اصلی بحران آگاهی است که در هر دو سوی تقابل طبقاتی امکان بروز دارد.

از نظر کل‌نگری تاریخی، رمان با تمرکز بر خانه، نمونه‌ای کوچک از جامعه‌ای بزرگ‌تر را می‌سازد. *خانه‌ی ادیسی‌ها* در این خوانش، محل تلاقی سنت و تجدد، مالکیت و مصادره، خاطره و انقلاب، و آگاهی کاذب و آگاهی انتقادی است. این

ساختار نشان می‌دهد که علیزاده تضاد طبقاتی را نه صرفاً در سطح مضمون، بلکه در فرم روایی و سازمان فضایی اثر نیز بازنمایی کرده است.

در نهایت، مقاله به این نتیجه می‌رسد که هیچ‌یک از طبقات رمان به آگاهی جمعی کامل و بی‌نقص دست نمی‌یابد. اشرافیت در گذشته و خودفریبی می‌ماند و نیروهای انقلابی، اگرچه راهی به سوی آگاهی طبقاتی می‌گشایند، در معرض بازتولید سلطه قرار می‌گیرند. از این رو، *خانهٔ ادیسی‌ها* بیش از آنکه روایت پیروزی یک طبقه بر طبقهٔ دیگر باشد، روایت دشواری رسیدن به آگاهی راستین و رهایی‌بخش است.

دست‌آورد پژوهشی مقاله نیز در این است که تحلیل مناسبات طبقاتی رمان را از سطح توصیف شخصیت‌ها به سطح ساختار روایت ارتقا می‌دهد و نشان می‌دهد که نظریهٔ لوکاچ می‌تواند برای خوانش جامعه‌شناختی رمان معاصر فارسی، به شرط توجه به فرم ادبی و پیچیدگی‌های روایی، همچنان رویکردی کارآمد باشد.

منابع

- ابهری، مهناز؛ فلاحتی، منیژه؛ اسکندری، علی (۱۴۰۲). «بازتاب سنت و تجدد در رمان *خانهٔ ادیسی‌ها*»، *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی*، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۵۵: ۴۸۲-۵۰۳. (نام همکاران به طور کامل ذکر شود)
- جعفری احمدی، فریبرز؛ شیرین‌بیان، فرامرز؛ امیری، محمد صالح (۱۴۰۳). «بررسی شخصیت خالد قهرمان داستان در رمان *همسایه‌ها*، داستان یک شهر و زمین سوخته احمد محمود از دیدگاه جامعه‌شناسی گئورگ لوکاچ»، *پژوهش‌های اخلاقی*، سال ۱۵، شمارهٔ ۱: ۲۲۹-۲۵۰. (نام همکاران نیز ذکر شود)
- چاو، حسن؛ قبادی، حسینعلی؛ بزرگ‌بیگدلی، سعید؛ گرجی، مصطفی (۱۳۹۵). «تحلیل مقایسه‌ای دو رمان سمفونی مردگان و *خانهٔ ادیسی‌ها* با تأکید بر مضامین اجتماعی»، *ادبیات پارسی معاصر*، سال ششم، شمارهٔ اول: ۱۳۵-۱۵۶. (نام همکاران نیز ذکر شود)
- رضایی تالارپشتی، عبدالباقی؛ بدالباقی؛ پورقرب، بهزاد (۱۴۰۰). «کاربست تطبیقی مفهوم آگاهی طبقاتی لوکاچ در داستان‌های *فتحنامه مغان* هوشنگ گلشیری و *داستانی از وال استریت* هرمان ملویل»، *نقد زبان و ادبیات خارجی*، دورهٔ هجدهم، شمارهٔ ۲۷: ۵۴-۷۶. (نام همکاران نیز ذکر شود)
- سارانی، الناز؛ پورقرب، بهزاد؛ عرب‌مفرد، علی (۱۴۰۱). «تحلیل روایت شناسی فمینیستی در داستان *خانهٔ ادیسی‌ها* اثر غزاله علیزاده»، *پژوهش‌نامهٔ ادبیات داستانی*، دورهٔ ۱۱، شمارهٔ ۲: ۱۳۱-۱۴۸. (نام همکاران نیز ذکر شود)
- صالحی مازندرانی، محمد رضا؛ محمد رضا؛ قاسمی‌پور، قدرت؛ گبانچی، نسرين (۱۴۰۳). «واکاوی تطبیقی نقش کنشگرانهٔ کهن الگوی سفر در رمان‌های برجستهٔ معاصر ایرانی و آمریکای جنوبی»، *نقد زبان و ادبیات خارجی*، دورهٔ ۲۱، شمارهٔ ۳۳: ۱۲۹-۱۴۸. (نام همکاران نیز ذکر شود)
- عسگری حسنکلو، عسگر (۱۳۸۶). «سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات»، *ادب پژوهی*، شمارهٔ چهار: ۴۳-۶۴.
- علیزاده، غزاله (۱۳۹۹). *خانهٔ ادیسی‌ها*، تهران: توس.
- قرقره‌چی، اکرم؛ حسن‌زاده، شهریار؛ ناصری، ناصر (۱۴۰۱). «تحلیل و بررسی عدالت اجتماعی با تکیه بر تاریخ و آگاهی طبقاتی لوکاچ و *آینه‌ای برای صداها* و *هزارهٔ دوم آهوی کوهی* شفیع کدکنی»، *جستارنامهٔ ادبیات تطبیقی*، سال ششم، شمارهٔ ۲۰: ۱۷۳-۱۹۷. (نام همکاران نیز ذکر شود)
- قیصری، علی (۱۳۹۱). «آگاهی درست و نادرست از دیدگاه لوکاچ»، *کتاب ماه فلسفه*، شمارهٔ پنجاه و نه: ۱۱۹-۱۲۶.
- لوکاچ، گئورگ (۱۳۷۷). *تاریخ و آگاهی طبقاتی*، ترجمهٔ محمدجعفر پوینده، تهران: تجربه.
- لوکاچ، گئورگ (۱۳۹۸). *در دفاع از تاریخ و آگاهی طبقاتی، دنباله روی و دیالکتیک*، ترجمهٔ حسن مرتضوی، چاپ سوم، تهران: آگاه. (در متن به تاریخ ۱۳۹۶ آمده است و منبعی از لوکاچ به تاریخ ۱۳۹۸ یافت نشد)
- لوکاچ، گئورگ (۱۳۹۹). *مروری بر کتاب جامعه‌شناسی رمان*، ترجمهٔ احسان صدراپی، چاپ اول، تهران: نی.

- مدرسی، فاطمه؛ طیبه، هادی (۱۴۰۴). «شعریت در رمان خانه‌آدریسی‌ها»، *مطالعات زبانی و بلاغی*، سال شانزدهم، شماره ۸۹-۷۴: ۳۹. (نام همکاران نیز ذکر شود)
- مسلمی، نادر؛ سلاجقه، پروین؛ همایون سپهر، محمد (۱۴۰۲). «تحلیل جامعه‌شناسی اندیشه‌های سیاسی ابوالقاسم لاهوتی براساس نظریه آگاهی طبقاتی گئورگ لوکاچ»، *جستارنامه ادبیات تطبیقی*، سال هفتم، شماره ۲۶: ۱۵۰-۱۱۹. (نام همکاران نیز ذکر شود)
- ولی‌پور (املائی نام‌خانوادگی مؤلف در متن متفاوت است. طبق املائی مؤلف در مقاله ذکر شود) هفشجانی، شهناز (۱۳۸۶). «نگاهی به آرای گئورگ لوکاچ در زمینه نقد مارکسیستی»، *متن پژوهی ادبی*، شماره سی و یک: ۱۲۲-۱۳۶.
- یانس، ندا؛ پاشایی فخری، کامران؛ عادل‌زاده، پروانه (۱۳۹۹). «بررسی شی‌وارگی در آثار زویا پیرزاد با تأکید بر رویکرد گئورگ لوکاچ»، *فصلنامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی*، دوره ۱۲، شماره ۴۴: ۴۳-۶۶. (نام همکاران نیز ذکر شود)
- شویره، کریستیان؛ فونتن، اولیویه (۱۳۸۵). *واژگان بوردیو*، ترجمه مرتضی کتبی. تهران: نشر نی.
- عسگری حسنگلو، عسگر (۱۳۸۷). «سیر نظریه‌های نقد جامعه‌شناختی ادبیات»، *ادب پژوهی*، دوره ۱، شماره ۴، صص ۶۴-۴۳.
- کوئن، بروس (۱۳۷۳). *مبانی جامعه‌شناسی*. ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی و رضا فاضل. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها - سمت.
- وبر، ماکس (۱۳۹۸). *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده. تهران: سمت.

منابع لاتین

- Abahari, Mahnaz, et al. (2023). Reflection of tradition and modernity in The House of the Edrisis. *Journal of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature*, 15(55), 482-503.
- Alizadeh, Ghazaleh. (2020). *The House of the Edrisis*. Tehran: Toos.
- Ameli Rezaei, Maryam. (2015). A proposed model for adapting sociological theory to the literary-social structure of the Persian novel. *Contemporary Persian Literature*, 5, 63-84.
- Asgari Hasankalou, Asgar. (2007). The development of theories of sociological criticism of literature. *Adab-Pazhouhi*, 4, 43-64.
- Chau, Hassan, et al. (2016). A comparative analysis of the novels Symphony of the Dead and The House of the Edrisis with emphasis on social themes. *Contemporary Persian Literature*, 6(1), 135-156.
- Ghargharehchi, Akram, et al. (2022). An analysis of social justice based on Lukács's History and Class Consciousness and selected literary works. *Journal of Comparative Literature Studies*, 6(20), 173-197.
- Gheysari, Ali. (2012). True and false consciousness from Lukács's perspective. *Ketab-e Mah-e Falsafeh*, 59, 119-126.
- Jafari Ahmadi, Fariborz, et al. (2024). An analysis of the character Khaled as the protagonist in Neighbors, The Story of a City, and The Burnt Land by Ahmad Mahmoud from Georg Lukács's sociological perspective. *Ethical Research*, 15(1), 229-250.
- Lukács, Georg. (1998). *History and Class Consciousness* (Trans. Mohammad Jafar Pouyandeh). Tehran: Tajrobeh.
- Lukács, Georg. (2019). *In Defense of History and Class Consciousness: Tailism and the Dialectic* (Trans. Hassan Mortazavi, 3rd ed.). Tehran: Agah.
- Lukács, Georg. (2020). *A Review of The Sociology of the Novel* (Trans. Ehsan Sadraei, 1st ed.). Tehran: Ney.
- Modarresi, Fatemeh, et al. (2025). Poetics in The House of the Edrisis. *Studies in Language and Rhetoric*, 16(39), 74-89.

- Moslemi, Nader, et al. (2023). A sociological analysis of Abolqasem Lahouti's political thought based on Georg Lukács's theory of class consciousness. *Journal of Comparative Literature Studies*, 7(26), 119–150.
- Noor-Mohammadi Najafabadi, Zahra, et al. (2022). An analysis of the domination of love in Nezami's Layli and Majnun based on the sociological views of Lukács, Bourdieu, and Adorno. *Journal of Comparative Literature Studies*, 6(19), 86–107.
- Pascadi, Lucien. (2001). *Genetic Structuralism* (Trans. Mohammad Jafar Pouyandeh, 3rd ed.). Tehran: Cheshmeh.
- Rezaei Talarposhti, Abdolbaqi, et al. (2021). A comparative application of Lukács's concept of class consciousness in Fathnameh-ye Moghan by Houshang Golshiri and Bartleby, the Scrivener by Herman Melville. *Journal of Comparative Literature Studies*, 18(27), 54–76.
- Sarany, Elnaz, et al. (2022). A feminist narratological analysis of The House of the Edrisis by Ghazaleh Alizadeh. *Journal of Fiction Studies*, 11(2), 131–148.
- Valipour Hafshejani, Shahnaz. (2007). A review of Georg Lukács's views on Marxist criticism. *Literary Text Research*, 31, 122–136.
- Yanes, Neda, et al. (2020). An analysis of reification in the works of Zoya Pirzad with emphasis on Georg Lukács's approach. *Quarterly Journal of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature*, 12(44), 43–66.